

تأثیر محیط و رشدیافتگی فکری بر بالفعل شدن فطرت خداجویی انسان

معصومه حیدری^۱

چکیده

فطرت امر تکوینی و جزیی از سرشت انسان است که به بعدروحي و معنوی او مربوط می‌شود. فطرت را بیشتر اندیشمندان اسلام پذیرفته‌اند؛ زیرا مستند به ادله قرآنی و روایی است. موضوع مورد پژوهش در مقاله حاضر عبارت است از اینکه آیا محیط و رشدیافتگی فطری بر بالفعل شدن فطرت خداجویی انسان تأثیر دارد که با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی به تبیین فطرت خدا جوئی انسانها و شبهات مربوط به آن به این نتیجه رسید که این ودیعه الهی در نهاد انسان اگر به حقیقت، ظهور و بروز یابد، می‌تواند زمینه حرکت، کمال و رشد وی را در مسیر عبودیت الهی فراهم آورد و با تأکید بر این مبنا که معلم فطرت خود خدا است و محیط موجب غفلت از آن می‌شود و کار پیامبر و مربیان در تربیت انسان ها تذکر و غفلت زدایی است، فرض فطرت بالفعل قوت گرفت.

کلیدواژه: فطرت، خلقت، برهان، اثبات خدا، محیط

مقدمه

انسانها در گذر زمان دستخوش تغییرات بسیار می‌شوند که گاهی تغییرات به سود او و در جهت رشد و کمال اوست و گاهی انسان‌ها خود را به فراموشی می‌سپارند و اصلاً متوجه تغییرات روحی خود نمی‌شوند، تا سالها می‌گذرد و در نگاهی که به عمر گذشته خود می‌کنند متوجه این روند نزولی تغییرات می‌شوند که کجا بوده و به کجا رسیده‌اند.

ما سعی کردیم در این مجال عواملی که باعث تغییرات روحیه خداجویی انسان در مسیر ضعف می‌شود بپردازیم. خداجویی یک غریزه فطری است که از جانب خداوند تبارک و تعالی به انسان داده شده و هر انسانی فطرتاً در جستجوی معبودی است که برتر از خودش باشد تا کمالاتش را در او جستجو کند. به همین خاطر همه به دنبال آن معبود یکتا و بی‌همتا هستند.

۱. طلبه سطح ۲ مدرسه علمیه معصومیه(س) شهرستان شهرضا

بسیار دیده‌ایم که افرادی چه در جوامع اسلامی و چه در جوامع دیگر آنقدر در زندگی و مادیات غرق می‌شوند که ظواهر دنیا و مادیات همه چیز آنها می‌شود. در عوض انسان‌هایی هستند که تمام سعی خود را برای رشد انسانی و تعالی جامعه خود می‌کنند. این افراد همه انسان هستند و در اصل خلقت یک خمیر مایع دارند چه می‌شود که یکی چنین و دیگری چنان می‌شود.

ما سعی کرده‌ایم در این تحقیق با پیدا کردن عوامل موثر بر تضعیف روحیه خداجویی و ارائه آنها نقاط ضعف انسانی و لغزشگاه‌های آنان را در زندگی فردی و اجتماعی بیان کنیم تا در مواجهه با این عوامل بتوانند با زمینه فکری بازتر با مسائل و روزمریات خود برخورد کنند و انشاءالله در جامعه اسلامی خودمان افراد بتوانند با به کار گیری این ودیعه الهی (فطرت خداجویی) به رشد و تعالی برسند و سرلوحه جهانیان باشند.

بدین سبب در این مقاله برآنیم تا ضمن بحث از معنای لغوی فطرت، با توجه به وزن و صیغه آن در کلام عرب، کاربرد مشتقات آن در قرآن و تفاوت آن با طبیعت و غریزه به بیان مبادی و مسائل کلی فطرت و تبیین بینش خاص قرآن درباره فطرت و پیامدهای اجتماعی آن بپردازیم و در صورت لزوم، به راه‌های شکوفایی و رشد فطرت و موانع رشد و راه‌های زدودن آن بپردازیم؛ ولی آنچه در این مقاله و پژوهش تأکید بیشتری بر آن می‌شود، نگاه مستقیم به بحث فطرت از دیدگاه قرآن کریم است که با بررسی آیات مربوط به فطرت به تحلیل و بررسی آن می‌پردازیم.

درباره عوامل موثر بر فطرت خدا جویی انسان نگارشات یافت شده عبارتست از:

۱- کتاب "فطرت" تالیف استاد مرتضی مطهری که در ضمن بیان تفاوت بین فطرت و غریزه و طبیعت آن را یک امر تکوینی دانسته است و بر طبق اصل فلسفه و با مقایسه نظریات مختلف به بررسی گرایش انسان‌ها به فطرت خداجویی پرداخته‌اند.

۲- مقاله‌ای با عنوان "فطرت در قرآن" نوشته دکتر مرجانه مهدی‌زاده که نویسنده در این مقاله به فطرت‌مندی انسان، فطری بودن دین و اعتراف رسمی انسان به ربوبیت الهی در عالم ذر با توجه به آیات و روایات امامان معصوم پرداخته است.

۳- مقاله "تعلیم و تربیت مبتنی بر فطرت با تأکید بر دیدگاه آیت الله شاه آبادی" نوشته دکتر مجتبی همتی فرد و دکتر ابوالفضل غفاری که به بررسی مفهوم فطرت از دیدگاه اسلامی با تأکید بر نظریات آقای شاه آبادی و تأثیرات این دیدگاه بر حوزه تعلیم و تربیت اسلامی پرداخته است.

۱- مفهوم فطرت

فطرت واژه‌ای عربی از ماده «فَطَرَ» است. فَطَرَ در عربی به معنای شکافتن و آفریدن ابتدایی و بدون سابقه آمده است.^۱ در قرآن به هر دو معنا به کار رفته است و از آن جا که آفرینش و الهی به منزله شکافتن پرده تاریک عدم و اظهار هستی امکانی است، یکی از معانی این کلمه، آفرینش است؛ البته آفرینشی که ابداعی و ابتدایی باشد.

راغب اصفهانی در مفردات، درباره معنای چنین می‌نویسد: «خداوند خلق را فطر کرده است و این فطر یعنی ایجاد کردن شیء به شکلی بدیع و تازه بر کیفیتی که فعلی از افعال آن صادر شود.»^۲ ابن اثیر نیز در نهاییه در توضیح ماده «فطر» در حدیث نبوی «کل مولود یولد علی الفطرة» می‌گوید:

فطر به معنای ابتداء^۴ و اختراع است و فطره حالت آن ابتدا و اختراع را بیان می‌کند؛ مانند جلسه و رکبه یعنی نوعی خاص از نشستن و سوار شدن و معنای حدیث این است که هر فردی بر نوعی خاص از صفات جبلّی و طبیعی تولّد می‌یابد؛ به گونه‌ای که آماده پذیرش دین الهی می‌شود و اگر او را با همان صفات واگذارند، پیوسته بر آن صفات استمرار دارد و از آن‌ها مفارقت نمی‌کند و همانا علت عدول انسان‌ها از آن، آفتی از آفات بشری یا تقلیدی است که از غیر در آن‌ها اثر می‌گذارد.^۵ در مصباح‌المنیر نیز آمده است که فطرت بر وزن فعله برای بیان حالت فعل و به معنای سرشت، طبیعت و خلقت خاص است.^۶

واژه «فطرت» از آن جا که بر وزن «فعله» و مصدر نوعی است معنای نوع خاصی از آفرینش و خلقت را که مخصوص انسان است، دارد؛ بنابراین، رابطه بین دو واژه «خلقت» و «فطرت» از لحاظ منطقی عموم و خصوص مطلق است. برجسته‌ترین نکاتی که در تعریف‌های اهل لغت به چشم

۱. ابن منظور، لسان العرب، ج ۱، ص ۲۵۸؛ و ر. ک: جوهری، صحاح اللغة، ج ۲، ص ۲۴۸ و ۲۴۹؛ طریحی، مجمع

البحرین، ج ۳، ص ۴۳۷.

۲. ابراهیم/۱۰؛ انقطاع/۱.

۳. راغب اصفهانی، المفردات، ص ۳۹۶.

۴. غزالی، احیاء علوم الدین، ص ۱۳.

۵. ابن اثیر، نهاییه فی غریب الحدیث و الاثر، ص ۴۵۷.

۶. الفیومی، مصباح المنیر، ص ۴۷۶.

می‌خورد، بر این واقعیت دلالت دارد که حداقل باید دو عنصر در یک خلقت باشد تا فطرت بر آن اطلاق شود: ۱. اکتسابی نباشد؛ ۲. بی سابقه و بدیع باشد.

۲- تفاوت مفهوم فطرت و مفاهیم نزدیک به آن

در این قسمت، ضمن بیان مفاهیم نزدیک به فطرت، به تفاوت آنها با مفهوم فطرت اشاره می‌شود.

طبیعت: واژه «طبیعت» یا «طبع» در مورد بی جان‌ها و یا ویژگی‌های وجودی جانداران به کار برده می‌شود. برای نمونه، گفته می‌شود: طبیعت آتش، سوزان است و طبیعت آب، رطوبت و سیلان است. در فلسفه قدیم، واژه طبیعت برای نشان دادن خاصیت اشیا و امتیاز آنها از یکدیگر به کار برده می‌شد. طبیعت در مورد جانداران مثل گیاه و حیوان و حتی انسان نیز به کار می‌رود؛ ولی در آن جنبه‌هایی که با بی جان‌ها مشترکند.^۱

غریزه: برخی از صاحب‌نظران بر این باورند که ماهیت غریزه روشن نیست و کسی نتوانسته آن را توضیح دهد. غریزه بیشتر در مورد حیوانات به کار می‌رود و گویای ویژگی‌های درونی آنهاست و کمتر برای انسان است و برای جماد و نبات به هیچ وجه به کار نمی‌رود. به موجب این حالت غیراکتسابی نیمه آگاهانه، جانداران می‌توانند مسیر خویش را تشخیص دهند. بسیاری از حیوانات بدون آموزش و یادگیری، بعد از تولد کارهایی انجام می‌دهند که برای بسیاری دیگر امکان پذیر نیست. بنابراین، غریزه آن حالت ریشه‌دار و ثابتی است که به صورت نیاز در ضمیر جانداران اعم از انسان و حیوان آشکار می‌شود و نیازمند معلم نیست و موجودات را به سوی هدف‌های خاص می‌کشاند.^۲

نسبت بین فطرت با طبیعت و غریزه: فطرت نیز مانند غریزه و طبیعت یک امر تکوینی است؛ یعنی جزء سرشت انسان است و اکتسابی نیست و از غریزه آگاهانه‌تر است؛ به این معنا که انسان از

۱. مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۲۳.

۲. مرکز تحقیقات اسلامی سپاه، انسان شناسی، ص ۳۳.

وجود فطریات در خود آگاهی دارد. نیز غریزه محدود در امور مادی است، در حالی که فطرت، حالتی فراحیوانی است و مربوط به مسائلی می شود که ما آن ها را مسائل انسانی می دانیم.^۱

۳- فطرت در قرآن

قرآن کریم بر این نکته تأکید می ورزد که انسان ها دارای فطرت و خلقتی خدایی هستند و از آنها می خواهد این فطرت الهی و یکتاپرستی را زنده بدارند و به آن روی آورند: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^۲ به یکتاپرستی روی به دین آور فطرتی الهی که خدا همه را بدان فطرت بیافریده است، و در آفرینش خدا تغییری نیست. دین پاک و پایدار این است، ولی بیشتر مردم نمی دانند.

دمیدن روح الهی در انسان، شهود جمال حق در عالم الست، بنیان فطرت توحیدی انسان ها را می سازد. این عشق فطری به خدای متعال سبب می گردد که انسانها در حیات دنیوی جز با نام خدای متعال آرام نگیرند و به هر چه جز او دست یابند آرامش نیابند: «إِلَّا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»^۳

اندیشه در این آیات روشن می سازد که عشق و محبت فطری، ریشه اساسی و مهم گرایش به عرفان حقیقی در جامعه انسانی است گرچه تأثیر عوامل مختلف اجتماعی و روانی را در بروز و رشد آن نمی توان انکار کرد.^۴

در آیهی دیگری آمده است: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ»^۵؛ و (به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت و آنها را گواه بر خویشتن ساخت (و فرمود): آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می دهیم! (چنین کرد، مبادا) روز رستاخیز بگویید: ما از این، غافل بودیم (و از پیمان فطری توحید بی خبر ماندیم).

۱. مطهری، فطرت، ص ۲۳.

۲. روم/۳۰.

۳. رعد/۲۸.

۴. پژوهشکده تحقیقات اسلامی، عرفان اسلامی، ص ۲۳.

۵. اعراف/۱۷۲.

مقصود این است که این چهار نوع عقل وجود دارد، و این نام بر همه آنها اطلاق می‌شود، و در وجود آنها جز در قسم اول اختلافی نیست، و درست این است که آن نیز وجود دارد، بلکه اصل و ریشه است، به نظر می‌آید که این علوم به طور فطری در این غریزه به ودیعت نهاده شده است، و زمانی وجود آنها ظاهر می‌شود که اسباب ظهور آنها در عرصه وجود به صورتی فراهم گردد. که گویی این علوم از خارج بر این غریزه وارد نشده‌اند، بلکه در آن مستتر بوده و اکنون ظاهر شده‌اند. مثل این امر مثل آبی است که در اندرون زمین است، و با حفر کاریز ظاهر و جاری و جمع می‌شود، و حس آن را لمس می‌کند، بی‌آن که چیز تازه‌ای به آن اضافه کنند، به همین گونه است روغنی که از مغز بادام، و گلابی که از گل گرفته می‌شود. از این رو حق تعالی فرموده است: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ»^۱ و مراد اقرار نفوس بنی آدم است نه اقرار زبانی آنها، چه به هنگامی که زبانها و اشخاص وجود یافتند در اقرار زبانی به دسته‌های مختلف منقسم شدند. بدین جهت خداوند فرموده است: «وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»^۲ و معنای آن این است که اگر احوال آنان را بررسی کنی دل و درون آنها بر این حقیقت گواهی می‌دهد، همچنین آیه شریفه می‌گوید: «فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»^۳ یعنی هر انسانی بر فطرت خداپرستی آفریده شده، و به سرشت او قابلیت شناخت اشیا چنان که هستند داده شده است.

سپس چون ایمان به خدا بر حسب فطرت در نهاد آدمی مرکوز و سرشته شده است، مردم از نظر ظهور ایمان در آنها به دو دسته منقسم شده‌اند دسته‌ای که رو گردانیده و این میثاق فطری را بکلی فراموش کرده‌اند، و اینها همان کافرانند، دسته دوم کسانی هستند که ذهن خود را به تفکر واداشتند، و آنچه در درون آنها نهفته بود به یاد آوردند، و مثل اینان داستان کسی است که چیزی را گواهی داده، پس از آن بر اثر غفلت آن را فراموش کرده سپس آن را به یاد آورده است. به همین

^۱ . اعراف / ۱۷۲: (به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم ذریه آنها را برگرفت و آنها را

گواه بر خویشتن ساخت (و فرمود): آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری.

^۲ . زخرف / ۸۷: و اگر از آنها بپرسی چه کسی آنان را آفریده است؟ قطعاً می‌گویند خدا.

^۳ . روم / ۳۰: ... این فطرتی است که خداوند انسانها را بر آن آفریده است.

سبب خداوند فرموده است: «لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»^۱ و لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ^۲ و اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ^۳ و لَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ^۴، و این را تذکر نامیدن دور از مناسبت نیست، و گویا تذکر دو گونه است، یکی آن که صورتی را به یاد آورد، که در دل حضور داشته ولی پس از وجود از یاد رفته است، دوم آن که صورتی را که با نهاد او سرشته شده و با فطرت او درآمیخته به خاطر بیاورد. و اینها حقایق روشنی است برای کسی که به نور بصیرت بنگرد، اما برای کسی که استناد و اطمینان او به سمع و تقلید است نه کشف و مشاهده، سخت و دشوار می‌باشد؛ از این رو چنین شخصی در برابر امثال این آیات دچار خبط و اشتباه می‌شود، و در تأویل واژه تذکر و اقرار نفوس به ربوبیت حق به پراکنده‌گویی و گفتن سخنان بی‌رویه می‌پردازد، و خیال می‌کند در آیات و اخبار تناقضاتی وجود دارد، و بسا که این خیال بر او چیره شود، و به آنها با نظر حقارت بنگرد و معتقد به تعارض و تساقط آنها شود. او مانند کوری است که به خانه‌ای وارد شود، و با ظروف و اسبابی که در صحن خانه چیده شده برخورد کند و بلغزد و بگوید: چرا این ظرف‌ها را از میان راه بر نمی‌دارند. و به جای خودشان نمی‌گذارند؟ البتّه به او گفته خواهد شد که نقص در چشم توست. نقص در بصیرت نیز به همین گونه است، بلکه از آن بدتر می‌باشد، زیرا نفس به منزله سواره و بدن در حکم مرکب است، و نابینایی سواره سخت‌تر و خطرناک‌تر از نابینایی مرکب می‌باشد، و مشابَهت چشم باطن با چشم ظاهر روشن است. خداوند متعال می‌فرماید: «مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى»^۵ و نیز: «وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»^۶ و ضدّ بصیرت را کوری نامیده و فرموده است: «فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»^۷ و نیز: «وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى

۱. بقره / ۲۲۱: ... شاید متذکر شوند.

۲. ص / ۲۹: ... و صاحبان مغز و اندیشه متذکر شوند.

۳. مائده / ۷: و به یاد بیاورید نعمت خدا را بر شما و پیمانی را که مؤکداً از شما گرفت.

۴. قمر / ۱۷: ما قرآن را برای تذکر آسان ساختیم آیا کسی هست که متذکر شود.

۵. نجم / ۱۱: قلب او در آنچه دید هرگز دروغ نگفت.

۶. انعام / ۷۵: و این چنین ملکوت آسمانها را به ابراهیم نشان دادیم.

۷. حج / ۴۶: ... زیرا چشمهای ظاهر نابینا نمی‌شود بلکه دلهایی که در سینه‌ها جای دارد بینایی را از دست می‌دهد.

وَأَضَلُّ سَبِيلًا^۱، اینها اموری است که برخی از آنها با چشم سر و بعضی از آنها با چشم دل برای پیامبران مکشوف شده، و همه آنها رؤیت نامیده شده است. خلاصه هر کس چشم بصیرتش بینا نباشد از دین جز ظواهر و امثله آن بهره‌ای نمی‌برد و از مغز و حقایق آن نصیبی نمی‌یابد.^۲

نتیجه گیری

با توجه به دلایلی که بیان شد و با توجه به آیات قرآن و روایات میل انسان همواره به کمال مطلق است و تمام فعالیت هایش در همین راستاست و ما به راحتی وجود این گرایش را در خود می‌یابیم و انسان هر چقدر خود را سرگرم امور مادی می‌کند احساس کمال طلبی او ارضا نمی‌شود و به دنبال سر چشمه کمال که همان خداوند هست می‌رود و بقیه سلسله مراتب مقصود انسان نمی‌توانند باشد.

تاثیر محیط و اوضاع اجتماعی چه در هدایت و رشد و شکوفایی فطریات و چه در سرکوب آن غیر قابل تردید است و بسیاری از مردم به سمت و سویی گرایش دارند و می‌روند که دستگاه‌های تبلیغاتی و فرهنگ اجتماعی و عوامل محیطی برای آنها تعیین و ترسیم کرده‌اند و دنباله رو خواص و نخبگان خود هستند و بدیهی است که اگر تمام افراد عوامل محیطی و اجتماعی منافع و موقعیت خویش را در دین ستیزی و فاصله مردم از مذهب و دین بدانند، با بهره‌گیری از همه امکانات کاری می‌کنند که آنها از دین فاصله بگیرند.

۱. اسراء/ ۷۲: اما آنها که در این جهان (از دیدن چهره حق) نابینا بودند در آن جا نیز نابینا هستند و گمراه‌تر.

۲. فیض کاشانی، راه روشن (ترجمه کتاب المحجۃ البیضاء فی تهذیب الاحیاء)، ج ۱، ص: ۳۱۲.

منابع

*قرآن کریم (ترجمه: مهدی الهی قمشه‌ای)

فارسی:

- ۱- جوادى آملی، عبدالله، ده مقاله پیرامون مبدأ و معاد، قم، الزهراء. ۱۳۶۴ ش.
- ۲- جوادى آملی، عبدالله، فطرت در قرآن، قم، اسراء. ۱۳۸۴ ش.
- ۳- سبحانی تبریزی، جعفر، عقاید اسلامی در پرتو قرآن، حدیث و عقل، قم: بوستان کتاب، چاپ دوم، ۱۳۸۶ ش.
- ۴- شیروانی، علی، سرشت انسان، پژوهشی در خداشناسی فطری، قم، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی. ۱۳۷۶ ش.
- ۵- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، راه روشن ترجمه کتاب المحجّه البیضاء فی تهذیب الاحیاء، ۸ جلد، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی - مشهد مقدس، چاپ: اول، ۱۳۷۲ ش.
- ۶- مطهری، مرتضی، فطرت، تهران، صدرا، ۱۳۶۱ ش.
- ۷- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۶۸ ش.
- ۸- موسوی خمینی، روح الله، صحیفه نور، تهران: مرکز آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۶۹ ش.

عربی:

- ۱- ابن اثیر، نهاییه فی غریب الحدیث و الأثر، المكتبة الاسلامیة، بیروت. بی تا.
- ۲- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، دار احیاء التراث العربی، مؤسسه التاریخ العربی، اول، بیروت، ۱۴۱۶ ق.
- ۳- اصفهانی، راغب، مفردات الفاظ القرآن، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، بی تا.
- ۴- الجوهری، الصحاح فی اللغة و العلوم، تجدید صحاح العلامه الجوهری، دارالحضارة العربیة، بیروت، بی تا.

- ۵- طباطبائی، سید محمد حسین، **المیزان فی تفسیر القرآن**، قم، جامعه مدرسین.
۱۴۱۷ق.
- ۶- غزالی، محمد بن محمد، **احیاء علوم الدین**، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۶ ق.
- ۷- الفیومی، احمد بن محمد بن علی، **المصباح المنیر**، دار الهجره، اول، قم، ۱۴۰۵ ق.
- ۸- کلینی، محمد بن یعقوب، **کافی**، تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ سوم تهران ۱۳۶۳ ش.
- ۹- مجلسی، محمد باقر، **بحار الانوار**، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۹ق.